

و بد و ناپسند است که در واژه نامه این کتاب نیامده است: ای کار تو زکار زمانه نمونه تر او یا شگفته و تو ازو باشگونه تر واژه نمونه در کتاب ویس و رامین (چندین جا) و اشعار پراکنده و هفت پیکر و... آمده است.

ص ۱۴۴

فروختن: به معنی خمیده شدن است در این شعرکه نقل می‌کنم:  
بسته کف دست و کف پای شوغ  
پشت فروخته چوپشت شمن

ص ۱۷۵

زیر: در واژه نامه کتاب مقابل بم معنی شده است که با شاهد درست نمی‌نماید:  
شبیگر صبوح را زسرگیر  
زیر در این بیت به معنی نوعی ساز است و در متون به تکرار این واژه به این معنی دیده می‌شود.

ص ۲۰۵

بادکردن: باد زدن  
وان سیه زلف برآن عارض گویی که همی به پزرغ کسی آتش را باد کند «بادکردن» در متون فارسی مکرر به معنی یاد زدن آمده است، از جمله تفسیر قرآن مجید (کمبریج)، ج ۲ ص ۲۹۷؛ اسرارالتوحید، ص ۲۲۴؛ اورادالاحباب ص ۱۲۵، ۳۱۶؛ قصص الانبیاء ص ۳۴۷؛ قصص قرآن مجید ص ۱۲۶، ۲۶۰-۲۶۱.

□

سواران زخون لاله کردار چنگ  
پیاده چو مصقول دامن به رنگ  
(ص ۲۸۴)

(در این بیت روشن است که رنگ سرخ و رنگ خون مورد نظر است. چنگ سواران از خون لاله گون شده و دامن قبای پیادگان به رنگ مصقول در آمده است).  
زره پوش در صف شدی رزم کوش

برون آمدی باز مصقول پوش  
(ص ۳۷۸)  
«مصقول» در دیوان ظهیر فاریابی هم به کار رفته است و شواهد آن می‌تواند دلیل گونه‌ای باشد برای معنی رنگ سرخ:

ز باد سرد حسودت سپهر گرم دماغ  
به زیر جبه مصقول پوستین بر زد  
(ص ۸۰)

یا:

آن ساغر ملون مصقول رانگر  
گویی مگر که جرم هلال است در کمی  
(ص ۴۱۵)

\*\*\*

باتوجه به اینکه این متن برای جوانان و دانشجویان فراهم آمده است لازم است که همه لغات و ترکیبات معنی شود تا فهم اشعار برای ایشان دشوار نگردد، در زیر چند واژه و ترکیب که از واژه نامه این کتاب افتاده است، نقل و معنی می‌شود:

ص ۱۳

نمونه در این بیت که آورده می‌شود به معنی زشت

## گیلان در جنبش مشروطیت

نوشته ابراهیم فخرائی

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲

۳۲۰ صفحه

# گیله مردهای مجاهد

فرشته نورائی

در ایران، صفحات گیلان از مناطقی بود که دولت روس مستقیماً قدرت استعماری خویش را اعمال می‌کرد. این کیفیات تاریخی زمینه را برای تصادم عوامل سیاسی مختلف یعنی نیروی مشروطه‌خواهی و منافع زمین‌داران بزرگ و تجار و قدرت ارتجاعی تزاران مهیا می‌ساخت. همان خصوصیات به قضیه گیلان در نهضت مشروطیت اهمیت زیادی می‌دهد و شایسته آن بود که مورد بررسی کامل قرار گیرد. «گیلان در جنبش مشروطیت» را باید کوششی صمیمانه در آن راه شمرد که در این قسمت مطالب سودمندی را به دست می‌دهد. بعضی از جنبه‌های همین مبحث تاریخی تحت عنوان «پیش‌آمدهای گیلان» مختصراً در «تاریخ هجده‌ساله آذربایجان» به قلم احمد کسروی

ابراهیم فخرائی را با اثر ارزشمند سابق او «میرزا کوچک‌خان، سردار جنگل» می‌شناسیم. برای هر تحقیقی راجع به نهضت جنگل، نوشته فخرائی که از آن موضوع آگاهی شخصی داشته در شمار منابع و مراجع معتبر خواهد بود. کتاب تازه فخرائی از سهم گیلان در نهضت ملی مشروطیت بحث می‌کند که از نظر تاریخی مرحله پیش از وقایع جنگل است.

گیلان یکی از کانونهای اصلی افکار مشروطه‌خواهی به‌شمار می‌رفت و در جنبش مشروطیت سهم عمده‌ای داشت. از آن گذشته گیلان از ایالات ثروت‌خیزی بود که از نظر مالکیت‌های بزرگ و فعالیت بازرگانی خارجی اهمیت خاص داشت. همچنین در عصر نفوذ امپریالیسم خارجی

هم ذکر شده است.

گذشته از گفتار اصلی کتاب، چندفصلی اختصاص یافته است به اوضاع اجتماعی و سیاسی گیلان قبل از نهضت و عوامل جنبش مشروطه تا تأسیس مجلس و مخالفت محمدعلی شاه با آزادیخواهان. این قسمت از روی بصیرت به اختصار برگزار شده زیرا «شرح تفصیلی این مبارزات در کتب تاریخی ثبت و تکرارش در اینجا زاید است.» (ص ۸۶). ضمن اطلاعات پراکنده‌ای که راجع به اوضاع عمومی گیلان ذکر گردیده، چند سند مهم راجع به تأثیر کاپیتولاسیون در ورشکستگی طبقه بازرگان نقل شده که در خور توجه است (ص ۴۶-۴۲). به نظر ما این قضیه جای بحث است که نظر عمومی بازرگانان در گرایش به مشروطیت تا چه اندازه نتیجه همان وضع ورشکستگی تجارت و بی‌رونی فعالیت اقتصادی آن طبقه بوده است. به هر حال در تأثیر این عامل شبیه‌ای نیست. نتیجه‌گیری تاریخی مؤلف از این قرار است: «آنچه از مجموع اوضاع و احوال این ادوار به دست می‌آید آن است که اقلیتی قوی و مستمر به اکثریتی ضعیف و بینوا حکم می‌رانده‌اند. کسانی از این جماعت که نیک فطرت و بی‌آزار و وظیفه‌شناس بوده‌اند، به علت عدم تجانس با دستگاه و فساد که در قدرت رهبری وجود داشته یا بزودی معزول و روانه کنج انزوا می‌شدند و یا به دسایس رقبا و سردمداران، راه دیار عدم در پیش می‌گرفتند. کسانی که بالعکس دستشان تا مرفق آلوده به خون ضعفا و بیچارگان بود و می‌خورده و می‌خورانیده و خود را با اوضاع و محیط وفق می‌داده‌اند، روز بروز بر تقریبشان افزوده می‌شد.» (ص ۴۰).

در مقدمه کتاب، نویسنده مطلب سنجیده‌ای در «ضرورت گردآوری واقعات و حوادث این جنبش ملی» دارد و کار تحقیق را «در هر نهضت بررسی عوامل و موجبات... و نقد علمی» می‌داند (ص ۷).

**در این صورت لازم است توجه شود که نقل بعضی**

روایات یا شایعات تا وقتی که مستند به اسناد معتبر تاریخی نباشد معتبر نیست. مثلاً ما از کجا می‌دانیم که فتحعلی شاه گفته باشد: «اگر می‌خواهی در ایران به راحتی سلطنت نمایی سعی کن مردم مملکت گرسنه و بیسواد باشند.» یا اینکه ناصرالدین شاه متذکر شده باشد که «نوکری که ثقل بادام را از کشور بلژیک تمیز بدهد به درد مملکت نمی‌خورد» (ص ۴۷). یا اینکه در آخرین روزهای سلطنت محمدعلی-شاه «کلاغهای زیادی با قارقارهای دسته‌جمعیشان به شمس‌العماره... هجوم برده پرچمهای بالای عمارت را با منقارهایشان تکه‌تکه کردند» که این حادثه را محمد علی شاه به فال بد گرفت (ص ۱۷۶). البته در انتقاد دوره سلطنت فتحعلی شاه یا ناصرالدین شاه می‌شود یک کتاب نوشت ولی هیچ روایتی را نمی‌توان بدون مأخذ معتبر تاریخی پذیرفت. باید شایعات و روایات مشکوک را کنار گذاشت، گر چه ذهن بسیاری با حکایت و افسانه مانوس بساشد و آن را بپسندد. بنا بر همان سبک تاریخ نویسی صحیح که مؤلف اشاره نموده، شناخت ارتباط قضایای تاریخی اهمیت خاص دارد. اما در قضیه ترور امین السلطان

و امضای قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس که مقارن هم صورت گرفتند (ص ۷۵)، رابطه‌ای نمی‌بینیم. از یک طرف روس و انگلیس مشغول ساخت و ساخت و سازش کاری سیاسی بودند، و از طرف دیگر جناحی از مشروطه خواهان که اتابک را مانع پیشرفت نهضت ملی می‌شمردند او را معدوم ساختند. این دو واقعه ارتباطی با هم ندارد. یا لاقلاً مدرک معتبری که دلالت بر چنین ارتباطی نماید به دست نیامده است.

**البته آن نکته‌ها از ارزش مبحث اصلی کتاب یعنی** گیلان و گیلانیان در نهضت مشروطیت نمی‌کاهد. این قسمت آگاهیهای تازه‌ای در بر دارد. افکار روحانیان مخالف مشروطیت خوب منعکس است. حاجی ملا محمد خماسی معتقد بود: مشروطیت از «مخترعات مردم اروپا» است و «سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد» اما جنبش ملی آنقدر قوت گرفت که پس از فتح تهران به دست مجاهدین همان حاجی خماسی اعلام داشت که برچسب مردم «واجب و لازم است اهتمام در امر مشروطه» (ص ۱۰۱). ضمناً این مطلب را می‌شنویم که میرزا مهدی شریعتمدار رفیع از ملایان روس پرستی بود که دخالت آنان را باعث قوام و دوام اسلام و حکومت می‌دانست و برای اثبات وفاداریش پرچم روس را «بالای ساختمان مسکونیش» برافراشته بود (ص ۱۰۵).

فصل «زمانداری مجاهدین» در گیلان از قسمتهای خوب کتاب است. سعی مجاهدین در انتخاب فرماندار و تأسیس بلدییه و اقدام به خدمات عمومی و شرکت مردم در اعانه ملی حکایت از اصالت جنبش و تحرک افکار عمومی می‌نماید.

بعضی اطلاعات تاریخی مهم دیگری که می‌خوانیم در موضوع کمیته ستار و کمک مجاهدین قفقازی است و عکسهایی که اولین بار در این کتاب از مجاهدین انتشار یافته گویا و ارزنده است. تا اندازه‌ای که می‌دانیم قبلاً هم به طور اختصار در رساله «نهضت مشروطیت ایران» و نقش آزادیخواهان جهان» از دکتر جاوید از همکاری مجاهدین قفقازی با مشروطه خواهان سخن گفته شده است.

گزارش تبهکاریهای روس در گیلان که متمم جنایتهای آنان در آذربایجان است بسیار جاندار عرضه شده. به نظر می‌رسد که در نگارش این بخش از آگاهیهای شخصی کسانی نیز استفاده شده که شاهد وقایع آن روزهای سیاه بوده‌اند. بعلاوه بعضی نامه‌های رسمی حکومت گیلان به تهران نقل شده است. تعرض قزاقان از اواخر ۱۳۲۷ شروع شد و به تدریج حکومت گیلان راتحت اختیار خویش گرفتند. وزارت امور خارجه ایران بر اعمال خشونت آمیز روس اعتراض کرده، اما به جایی نرسید. به دستور کنسول روس قزاقهایی که دشمن آزادی و حکومت ملی ایران بودند به یک سلسله آدم‌کشی دست بردند. در انزلی همه عمارات دولتی را به تصرف گرفته حکم کردند که در «بازار جار بزنند که عرایض مردم از این به بعد به وسیله آنها رسیدگی می‌شود» (ص ۳۲۱). همچنین شهر رشت را قبضه کردند و قوای نظامی در همه جا مستقر شد. بهانه ایجاد «امنیت و دفع مخاطرات» بود (ص ۲۳۹).

تلگراف مهم ظهیرالدوله (که اخیراً ضمن خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، صفحات ۲۲۴ و ۲۴۰ منتشر گشته) توجه گردد.

نقش مطبوعات هم نادیده گرفته نشده است. فهرست روزنامه‌های گیلان و چند نمونه از مقالات آنها را ملاحظه می‌کنیم. از جهت شناخت افکار عمومی و ماهیت نهضت مشروطیت، مندرجات مطبوعات مزبور در خور بحث مبسوطتری می‌باشد تا روشن شود که خواست مردم تا چه اندازه در جراید این زمان انعکاس یافته است. در مجموع کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» کوششی است صادقانه در شناخت سهم گیلان و گیلانیان در نهضت مشروطیت و مطالعه‌کنندگان دوره تاریخ اخیر ایران از آن بی‌نیاز نخواهند بود. □

ظهیرالدوله حاکم وقت گیلان در گزارش خود شرح می‌دهد که کنسول روس همراه قزاقها بعد از درهم شکستن وسایل چاپخانه‌ای که اعلامیه‌های آزادیخواهان را نشر می‌کرد «تمام دوایر محلی را محاصره، بیش از چهل نفر را کشته، و دارالحکومه را به کلی خراب و درهم نموده حتی اوراق کارم را برده و پاره کرده‌اند. مقصود از این حرکات محو هرگونه قوه دولتی در سرحد، تحقیر حکومت ملی در انتظار، و ترسانیدن اهالی از قهاریت خود» است (ص ۲۳۹-۲۳۷). البته به نظر روزنامه‌نگار روسی ایرانیان باید بسیار متون می‌شدند که «ورود عساکر روس... دستگاه اداریشان را از هرج و مرج نجات بخشید» (ص ۲۴۱). درباره اوضاع گیلان در اوان برانداختن حکومت ملی و به‌توپ بستن مجلس بجا خواهد بود که به دو

خداحافظ، گاری کوپر

نوشته رومن گاری

ترجمه سروش حبیبی

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱

صفحه ۲۷۴

پرنندگان می‌روند در پرو می‌میرند

نوشته رومن گاری

ترجمه ابوالحسن نجفی

انتشارات زمان، ۱۳۵۲

صفحه ۷۱

# خداحافظ رومن گاری

هرمز شهدادی

ولگردان امریکایی فراز کوه همه‌جوآنند واسکی‌باز. زمستانها درخانه‌ای جمع می‌شوند که بالاتر از ارتفاع دو هزار متری بنا شده است. تابستانها برای تهیه خوراک و تأمین زندگی از ارتفاع فرود می‌آیند. در زیر دوهزار متر هرکاری در نظر آنان مجاز است، و معلوم نمی‌شود چه کارهایی در آن بالا مجاز نیست. «این ولگردهای اسکی‌باز معمولاً از یادگرفتن زبان احتراز می‌کردند تا از تمام دامهایی که باکلمات همراه است دورباشند» (ص ۱۹). صاحب‌خانه بالای دوهزار متر جوانی امریکایی، لروتمند و همجنس‌باز است. دچار تنگی نفس است و به‌همه چیز حساسیت دارد. او حتی از «رابطه نزدیک و صمیمی با مدفوع خود» محروم است. به‌مدفوع هم حساسیت دارد. تفریحش رفتن به آبریزگاه ایستگاه قطار زوریخ و کشف آدمها یا حواریهای جدید است. او ودیگراسکی‌بازان همه نمونه‌های نوعی نسل به‌اصطلاح جوان‌اند. نام صاحب‌خانه بوگ‌موران است، و او در حقیقت مرشد و مراد ولگردان است. ولگردان هر یک به‌صورتی «عضیان» خود را برضد موقعیت فردی خود نشان می‌دهند. و راوی در هر جا که بتواند با درآمیختن عکس‌العمل «عصیانگر» و بوگ‌موران دیگران و اظهار نظر خود، چند «نمونه» را وصف می‌کند. مثلاً یکی از عصیانگران خود را آتش می‌زند: بوگ‌موران تلگرافی به‌پدر و مادر او خبر می‌دهد، آنان تلگرافی از بوگ‌موران می‌پرسند چرا، او تلگرافی جواب می‌دهد برای اعتراض به‌فندکش. از آغاز داستان، پسر جوانی محمل کتاب می‌شود و

رومن گاری را در ایران کمتر می‌شناسند. در وطنش فرانسه هم همین‌طور. اما در امریکا کمی بیشتر او را می‌شناسند: به‌سبب آثارش (که برخی مستقیماً به انگلیسی نوشته شده است)، به‌سبب مقامش (سرکنسول فرانسه در لوس‌انجلس)، به‌سبب افتخاراتش (نشان لژیون‌دونور، عضویت نهضت مقاومت، مدال جنگی، جایزه گنکور سال ۵۶)، به‌سبب ارادتش به‌دوگول و چشم غره رفتنش به جوانان سنت‌شکن، به‌سبب فیلمی که کارگردانی کرده (پرنندگان می‌روند در پرو می‌میرند)، به‌سبب ازدواج و ستاره‌اش بایکی از معروفترین ستارگان امریکا (جین سیرگ) و خاصه به‌سبب شباهت نامش با گاری‌کوپر، یکی از مشهورترین پهلوانان فیلمهای هالیوودی.

میان رومن گاری و گاری‌کوپر شباهتهای دیگری هم هست: هر دو بلندقد، هر دو بزنبه‌باز، هر دو آقامنش، هر دو طرفدار مظلومان، و هر دو نماینده نسل ثابت‌قدم و معتقد و خوشبآوری که روبه‌ناپودی است. این با مرگ نسبتاً زودرس خود با جهان آشفته و جوانان آلفته‌امروزین خداحافظی کرد و آن با نوشتن «خداحافظ، گاری‌کوپر» با گذشته جوانمرد پرور و آزادمنش وطن او - و چه بسا با جهان ادب!

«خداحافظ، گاری‌کوپر» دو پاره مجزا دارد: فصل اول سراسر شرح موقعیت خانه‌ای است بر فراز یکی از کوههای پر برف سویس و وصف جوانان امریکایی ولگردی که در آن خانه گرد آمده‌اند، و بقیه فصلها سرگذشت قهرمانان اصلی کتاب را باز می‌گوید.